

بررسی تاثیر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه^۱

شهریار بیان^{۲*}، علیرضا سلطانی^۳، سیدعلی طباطبایی^۴

۲. دانشجوی دکترای گروه روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. مسئول مکاتبات، گروه روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۴. گروه روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۶/۰۹

چکیده

تاریخچه رویدادها و روندهای اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه نشان می‌دهد که دوستی‌ها و دشمنی‌ها در این منطقه همیشه در حال تغییر بوده‌اند. خاورمیانه، وارد "دوران جدید ابهام" شده است، که در آن حداقل همکاری، ائتلاف و نزدیکی منافع کشورها قابل مشاهده است. قدرت‌های منطقه‌ای در شکل‌گیری این قاعده بسیار تأثیرگذار بوده‌اند و در دوران ریاست جمهوری ترامپ نقش مهمی در تغییرات سیاست‌های آمریکا در این زمینه ایفا کرده‌اند. این مقاله به بررسی تأثیر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه می‌پردازد. پرسش اصلی که سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ چه تاثیری بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه داشته است؟ سیاست‌های خاورمیانه‌ای ترامپ، با تأثیرات شعار "اول آمریکا"، منجر به تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل، تشدید رقابت‌ها و منازعات سیاسی میان اعراب و ایران، جلوگیری از اجرای و گسترش نوع‌مانی‌گری در خاورمیانه و شکل‌گیری ائتلاف منطقه‌ای حول قدرت نرم آمریکا شد. این تحقیق از رویکرد نظری ائتلاف و اتحاد "راجر دینگمن" استفاده می‌کند و با توجه به رویکرد توصیفی - تحلیلی و مطالعه موردی، از منابع تاریخی و سیاسی به عنوان اطلاعات اصلی استفاده می‌نماید. هدف نهایی این تحقیق، ارزیابی تحولات اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه به ویژه در دوره ترامپ با تأکید بر تأثیرات آن بر سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا است. این مقاله با جمع‌آوری داده‌های مورد نیاز، تحلیل و تفسیر روابط داده‌ها را بررسی کرده و ماهیت نظری، و راهبردهای عملی، تأثیرات این تحولات را بر سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا بررسی نماید.

کلید واژه‌ها: ایالات متحده، ترامپ، اتحاد و ائتلاف، سیاست خارجی، قدرت، امنیت.

^۱ این مقاله مستخرج از رساله دکتری شهریار بیان دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل با عنوان "بررسی تاثیر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه" در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی است.

مقدمه

خاورمیانه در سال‌های اخیر، به ویژه از سال ۲۰۱۶ که ترامپ رئیس جمهور ایالات متحده شد؛ حوادث، بازیگران، جنبش‌ها و تحرکات سیاسی، نظامی زیادی تجربه نموده و در این میان عوامل بسیاری باعث فروپاشی نظم منطقه شده است. اما مسئله‌ای که بیش از هر چیز دیگری خودنمایی می‌کند این که مرز بین دوستان و دشمنان در خاورمیانه به طرز شگفت‌آوری کوتاه شده است. تحلیل تاریخی وقایع و روند ائتلاف‌ها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه از گذشته تا امروز نشان می‌دهد که دوره دوستی و دشمنی در این منطقه هرگز به این کوتاهی نبوده است؛ همانطور که قبلاً، اتحادهای و ائتلاف‌ها حداقل یک دهه دوام می‌آوردند. اما امروزه این مدت به حدود دو یا سه سال و گاهی به چند ماه کاهش یافته است. این موضوع به طور فزاینده‌ای با بی‌ثباتی یا تغییر سیاست‌ها، تضادهای، مواضع و همکاری، یعنی «عدم اطمینان» مشخص می‌شود. بنابراین ائتلاف‌ها یا مواضع منطقه‌ای در درجه اول ماهیت مقوله‌ای دارند و بخشی از تصمیمات سیاسی و راهبردی قدرت‌های جهانی مانند آمریکا و قدرت‌های منطقه‌ای مانند عربستان سعودی، ترکیه و غیره در این چند سال تغییر کرده است. بنابراین خاورمیانه وارد «دوران جدیدی از عدم قطعیت» شده دورانی که حداقل همکاری و اتحاد و پایبندی به نزدیکی منافع ملتها از این نظر، قدرت‌های منطقه‌ای بیش از سایر بازیگران منطقه‌ای در شکل‌دهی حاکمیت و تأثیرگذاری بر روند سیاست ایالات متحده مشارکت داشته‌اند. خاورمیانه و شمال آفریقا در حال تجربه روزگاری سیال هست؛ در این میان، بر اساس تئوری رئالیسم تهاجمی، حضور قدرت نظامی و سیاسی آمریکا در منطقه با تداوم هژمونی قدرت از گذشته تا امروز سازگار است. که هدف آن مقابله با تهدیدهای بازیگران متخاصم و گروه‌های تروریستی افراطی و سایر بازیگران مانند ایران است. در واقع، بعد از پایان جنگ سرد، بازیگری مانند ایالات متحده سیاست خارجی خود را بر اعمال قدرت سلطه جویانه تر استوار کرده است (امامزاده فرد، ۱۳۹۱)؛ هدف از اتخاذ این استراتژی، ایجاد یک اقتصاد باز بین‌المللی بر اساس اصل لیبرالیسم با ساختار عملیاتی و اجرایی بر پایه سازمان‌های بین‌المللی قدرتمند بود. بنابراین، سعی کرد جهان را براساس اهداف هژمونیک نقشه راه خود طراحی نماید؛ طرفداران این سیاست به طور گسترده در سیاست خارجی آمریکا بر این باور راسخ هستند که جهان را صلح‌آمیزتر می‌کند و به موضوعات دوگانه اشاعه سلاح‌های هسته‌ای و تروریسم می‌پردازد. این روند نقض حقوق بشر را کاهش می‌دهد و از دموکراسی‌های لیبرال در برابر تهدیدات داخلی محافظت می‌کند. از سوی دیگر، نهادگرایان لیبرال استدلال نظری و فلسفی می‌کنند که دولت‌هایی که به سازمان‌های بین‌المللی می‌پیوندند، به دلیل پیروی از قوانین سازمان‌های بین‌المللی، احتمال همکاری بیشتری دارند. از زمان جنگ سرد تا اضمحلال اتحاد جماهیر در سال ۱۹۹۱، آمریکا در جایگاه مناسب و ایده‌آلی برای دفاع از ایده‌های لیبرال قرار داشت. از سوی دیگر، تا زمان روی کار آمدن ترامپ، آمریکا سیاست خارجی بلندپروازانه‌ای را برای هژمون فراگیر لیبرالیسم در جهان به ویژه در خاورمیانه دنبال می‌نمود. با این حال، از آنجایی که خاورمیانه یکی از مناطق ژئواکونومیک، ژئواستراتژیک و ژئوفرهنگی جهان است، این ویژگی‌ها این منطقه را در مقایسه با سایر مناطق جهان از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار نموده است.

ویور به همراه بری بوزان منطقه خاورمیانه را یک مجموعه ساختار امنیتی منطقه‌ای با سه زیر شاخه اصلی مجدد بیان نموده اند؛ زیر شاخه مغرب از جمله کشورهای شمال آفریقا (لیبی، تونس و الجزایر)، زیر شاخه شامات که بازیگران اصلی آن اسرائیل، سوریه و مصر هستند و در نهایت زیر شاخه خلیج فارس شامل کشورهای عضو خلیج فارس در شورای همکاری ایران و عراق است. یکی از مهم ترین مسائل خاورمیانه، تشکیل ائتلاف‌ها و اتحادهای منطقه‌ای، ائتلاف‌ها و اتحادها، یعنی ارتباط میان دولت‌هاست که هم در سطح درون منطقه‌ای، هم در سطح بین دولتی و هم در سطح بین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با بازیگران دارای پتانسیل برقرار می‌شود (اسدی، ۱۳۹۷). در این راستا، هدف اصلی آن است که به تحلیل نظری ماهیت تغییر روند این اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای (خصوصاً در دوره ریاست جمهوری ترامپ) پردازد؛ و با طرح پرسش اصلی که سیاست خاورمیانه ای آمریکا در دوره ترامپ چه تاثیری بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه داشته است؟ سیاست خاورمیانه ای ترامپ متأثر از راهبردهای کلان سیاست خارجی آمریکا که مبتنی بر شعار "اول آمریکا" بود، روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه را بر مبنای تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل، تشدید رقابت‌ها و منازعات سیاسی میان اعراب و ایران، جلوگیری از اجرای و گسترش نوع‌ثمانی‌گری در خاورمیانه و شکل‌گیری ائتلاف منطقه‌ای حول قدرت نرم آمریکا، دچار تغییر کرد؛ در همین راستا پژوهش در فرآیند مطالعات خود با گردآوری داده‌های لازم به بررسی، تجزیه و تحلیل روابط داده‌های مزبور می‌پردازد، تا با ارائه پیشنهادها، ماهیت نظری، راهبردی و عملیاتی آن نیز ملموس‌تر باشد.

بحث نظری

ائتلاف و اتحاد زمینه خاصی از همکاری سیاسی بین‌المللی است که با اجماع و وحدت متفاوت است. با این حال، این اصطلاحات در ادبیات روابط بین‌الملل به جای یکدیگر استفاده می‌شوند که اشتباه هست؛ "راجر دینگمن" در مقاله «نظریه‌ها و روش‌های سیاست ائتلافی» سعی نموده است بین این نظریه ائتلاف و اتحاد از نظر گستره تمایز قائل شود. براساس دیدگاه وی، چرا دولت‌ها تصمیم به ائتلاف گرفتند؟ دو مثال اصلی در این فرآیند وجود دارد که می‌توان آنها را کاربردی و مثال زد (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۹). در چارچوب مدل پراگماتیک، نظریه‌های قدرت (منافع قدرت) بیان می‌کنند که دولت‌ها برای افزایش قدرت یا منافع، ائتلاف‌های موضوعی تشکیل می‌دهند.

"دینگمن" اظهار داشته است که دولت‌ها به دلیل افزایش قدرت یا منافع، به ائتلاف‌های موضوعی می‌پیوندند. سپس چهار نظریه مختلف برای توضیح تشکیل ائتلاف‌ها معرفی شدند. این نظریه‌ها شامل موازنه تهدیدات، ائتلاف‌سازی، موازنه همه‌جانبه قدرت، و تعادل تهدیدها هستند. در تحلیل نظری‌ها، اهمیت توزیع تهدیدات و ارتباط میان توازن قدرت و تشکیل ائتلاف‌ها مورد بررسی قرار گرفت. نظریه موازنه تهدیدات توجه به تهدیدات مشترک دولت‌ها دارد، در حالی که نظریه تعادل تهدیدها به توزیع تهدیدها در سطح جهانی تأکید دارد. همچنین، اهمیت ارتباط میان امتیازات و تشکیل ائتلاف‌ها از طریق نظریه ائتلاف‌سازی بیان شده و تعدادی از عوامل مؤثر بر تشکیل این ائتلاف‌ها به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. به تعبیر دیگر مشخص شده که تشکیل اتحادها و ائتلاف‌ها در سیاست بین‌الملل به میزان قابل توجهی

به عوامل مختلفی از جمله توازن قدرت، توزیع تهدیدات، و امتیازات مرتبط است. این تحلیل مفهومی از تشکیل ائتلاف‌ها و اتحادها در سیاست بین‌الملل را به طور جامع تر نگاهی می‌اندازد و امکان درک بهتری از مکانیسم‌ها و رفتارهای دولت‌ها در محیط بین‌المللی فراهم می‌کند.

در این بستر و زمینه، نظریه، یعنی نظریه موازنه تهدیدات، نظریه ائتلاف سازی، نظریه موازنه همه‌جانبه موازنه قدرت، قابل تشخیص و شناسایی است. به عنوان مثال تأکید اصلی در نظریه موازنه قوا بر نظام بین‌الملل است، به گونه‌ای که انگیزه رفتار دولت (در قالب همکاری ائتلافی یا اتحاد) عمدتاً از ساختار، توزیع قدرت و وضعیت روابط بین ملت‌ها ناشی می‌شود. سیستم بین‌المللی همانطور که مورگنتا بیان کرد، اتحادها "بر اساس مصلحت شکل می‌گیرند، نه اصول". به عبارت دیگر، کشورها قدرت و نیروهای خود را برای دستیابی به توانایی‌های لازم برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی خود ترکیب می‌کنند. یکی از مهم ترین انگیزه‌های ایجاد اتحاد، جلوگیری از کسب موقعیت مسلط یک کشور یا گروهی از کشورهاست (دویچ، ۱۳۸۲). بنابراین، نظریه موازنه قدرت، انگیزه‌های تشکیل اتحادها را در درون ویژگی‌های نظام بین‌الملل (منطقه‌ای یا جهانی) و موقعیت‌ها (مانند تهدید توازن قوا، توزیع قدرت، و غیره) قرار می‌دهد. به این ترتیب ائتلاف و اتحاد ربطی به ویژگی‌های ملی کشورها ندارد و با نظام بین‌الملل پیوند بیشتری دارد.

بنابراین، از دیدگاه طرفداران نظریه موازنه قدرت، هرگونه کوشش برای برهم زدن توازن قدرت جهانی یا منطقه‌ای منجر به اتحاد علیه آن می‌شود. نظریه موازنه تهدیدات والت، نظریه توازن قدرت را تغییر می‌دهد. او نشان می‌دهد که دولت‌ها علیه بازیگرانی که منشأ بزرگترین تهدید هستند متحد می‌شوند. این در حالی که لازم نیست دولت یا بازیگران آینده قوی ترین دولت‌ها باشند. نظریه موازنه تهدیدها، برخلاف نظریه موازنه قوا، تنها به مشکل ظرفیت نمی‌پردازد. به عبارت دیگر، سطح تهدید یک دولت برای دولت دیگر، علاوه بر قدرت، تحت تأثیر نزدیکی جغرافیایی، قابلیت‌های تهاجمی و نیات درک شده قرار می‌گیرد. از دیدگاه والت، نظریه موازنه تهدیدها جایگزین نظریه موازنه قوا نمی‌شود، بلکه قدرت توضیحی آن را افزایش می‌دهد. براساس این نظریه، دولت‌هایی که با تهدید مستقیم روبرو هستند، می‌توانند با اتحاد با یکدیگر، آن را متعادل کنند (چرنوف، ۱۳۹۵). در حالی که در نظریه موازنه قدرت، توزیع قابلیت‌ها بر اساس جمعیت، دارایی‌ها و قدرت نظامی، ظرفیت اقتصادی و انسجام اجتماعی و غیره حائز اهمیت است، در نظریه موازنه تهدید، توزیع تهدید شامل قابلیت‌ها، مجاورت جغرافیایی، قدرت تهاجمی است و مقاصد و نیات در شکل‌گیری اتحاد مهم است. بنابراین، نظریه تعادل تهدید بر توزیع تهدیدها در یک سیستم جهانی (منطقه‌ای و یا جهانی) تأکید دارد. براساس این نظریه، بازیگرانی که در نظام بین‌الملل با تهدید یا تهدید مشترک علیه آن مواجه هستند، متحد می‌شوند. بنابراین، وقتی اتحادها را مطالعه می‌کنید، باید به دنبال دشمن مشترک باشید. نظریه تعادل جهانی که به کاستی‌های نظریه‌های موازنه قوا و موازنه تهدیدها اشاره دارد که عمدتاً به منشأ فرصت‌ها یا تهدیدهای خارج از مرزهای یک دولت می‌پردازد، معتقد که به ویژه در جهان سوم، منع تهدید در داخل یک کشور است. بنابراین در این نظریه علاوه بر تهدیدهای خارجی، به تهدیدات درون حکومتی نیز توجه شده است. بنابراین برخی از اتحادها صرفاً به دلیل وجود تهدید داخلی برای جهان سوم شکل می‌گیرد و از این رو دولت‌های جهان سوم برای حفظ قدرت

خود سعی در ایجاد اتحاد با سایر دولت‌ها دارای قدرت دارند. علاوه بر این، نظریه تعادل جامع معتقد که رهبران جهان سوم "با متحدان خارجی دشمنان داخلی خود سازش می‌کنند" تا نیروهای خود را بر روی تهدید اصلی ذاتی متمرکز کنند. بنابراین این نظریه به تهدیدهای داخلی و خارجی دولت‌ها به ویژه دولت‌های جهان سوم به عنوان منبع اتحاد توجه دارد. نظریه ائتلاف که نشأت گرفته و وام دار نظریه بازی‌ها است (به تعبیری لازم که اشاره شود که عمدتاً یک بازی که در آن بازیکنان زیادی وجود دارد و بازی در نهایت با حاصل جمع صفر است)، اغلب نظریه پردازان بر این اعتقادند که دولت‌ها فقط برای برنده شدن (به دست آوردن مزایا و امتیازات) ائتلاف تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر، بازیگران نظام بین الملل فقط برای گرفتن امتیازاتی به یکدیگر می‌پیوندند. اگر ائتلافی با یک یا چند دولت وعده امتیازاتی بدهد، ائتلاف تشکیل می‌شود. در این صورت، اتحاد فرصت‌ها یا فرصت‌هایی را برای متحدان ایجاد می‌کند تا به اهداف خود دست یابند. براساس این نظریه، تشکیل اتحاد منعکس کننده نیازهای رهبران دولت (هر چه اتحاد با دولت‌های خارجی نیازهای رهبران را برآورده کند، تمایل به تشکیل اتحاد بیشتر می‌شود) و نیازهای داخلی عمومی (استراتژی و راهبرد اتحاد یک ملت و یا دولت با نیازهای داخلی خود مرتبط است) مانند نیاز به ثبات یا نیازهای اقتصادی است). همانطور که اشاره شد، برخلاف پارادایم رئالیستی، پارادایم ایده آلیستی نیز سعی در توضیح شکل گیری اتحادها داشت که در چارچوب ساختار نظریه آرمان گرایی، این بحث مطرح می‌شود که ریشه وحدت را باید در ویژگی‌های متحدان بالقوه، به ویژه شباهت‌های ایدئولوژیک و فرهنگی و اجتماعی آنها جستجو نمود. براساس این فلسفه، هر چه دو کشور بیشتر شبیه یکدیگر باشند، احتمال ادغام آنها بیشتر است. این پارادایم برخلاف پارادایم رئالیستی است که ریشه اصلی اتحادها را در موازنه قوا یا درک تهدید (خارجی یا داخلی) می‌داند (نقیب زاده، ۱۳۸۳).
والت یکی از نظریه پردازان این حوزه موضوعی می‌باشد که به بررسی تأثیر تعهد ایدئولوژیک بر تشکیل ائتلاف و اتحاد پرداخته است. از نظر او نسبت ایدئولوژیک عبارت است از «تمایل بازیگرانی در نظام بین الملل با ویژگی‌های درونی مشابه به هم‌نشینی با یکدیگر، نه با بازیگرانی که ویژگی‌های درونی متفاوتی دارند.» والت چندین نکته را شرح و توضیح می‌دهد که چرا دولت‌های مشابه تمایل بیشتری به ایجاد اتحاد و ائتلاف با یکدیگر دارند. اول، ائتلاف با دولت‌های مشابه را می‌توان راهی برای حمایت سایر بازیگران نظام بین الملل از اصول سیاسی خود دانست. دوم، دولت‌هایی که شبیه یکدیگر هستند، کمتر از یکدیگر واهمه دارند، زیرا نمی‌توانند باور کنند که دولت خوبی مانند دولت آنها به آنها حمله خواهد کرد. ثالثاً، اتحاد با دولت مشابه می‌تواند مشروعیت دولت را افزایش دهد، زیرا نشان می‌دهد که این بازیگر بخشی از یک مجموعه بزرگتر است. و بالاخره چهارم اینکه خود نظریه می‌تواند تشکیل همکاری و اتحاد را توصیه کند. به طور کلی می‌توان گفت که نظریه‌های تشکیل ائتلاف‌ها بر دو نوع هستند که می‌توان آنها را به فلسفه پارادایم‌های رئالیستی (قدرت) و ایده آلیستی (شباهت ارزش‌ها) تقسیم کرد (هالستی، ۱۳۸۵). هر یک از این دو مدل با عوامل مختلفی برای توضیح تشکیل ائتلاف سروکار دارند که تحلیل و بررسی اتحادهای مختلف در عرصه بین المللی می‌تواند این نظریه‌ها را تقویت یا تضعیف نماید.

پیشینه و ادبیات تحقیق

بررسی پیشینه مطالعه برای توضیح مشکل همیشه ضروری است. از این رو، به دلیل محدودیت‌ها، به برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های نوشته شده به اختصار اشاره می‌شود. هر چند ذکر این نکته ضروری است که با توجه به موضوع پژوهش و جدید بودن آن تحقیقات قابل ملاحظه‌ای یافت نشده است؛ بر همین اساس چند پژوهش قابل تأمل و مرتبط را بیان نموده تا شناخت نسبت به این موضوع بیشتر شود. نقش و جایگاه خاورمیانه در جهان سیاسی و بین‌المللی از سده‌های گذشته حائز اهمیت بوده است و در یک دهه اخیر خصوصاً پنج سال گذشته (ریاست جمهوری ترامپ) بیشتر مورد توجه قرار گرفته است تحولات عمیقی که در نظام جهانی و سامان جهانی به وجود آمده است؛ سبب شده که تمام ترکیب‌های حاکم تغییر نماید؛ حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حمله آمریکا به عراق و افغانستان، روی کار آمدن اسلام‌گرایان در ترکیه سکولار، رشد بنیادگرایی و تروریسم، تحولات ۲۰۱۰ خاورمیانه و شمال آفریقا که انقلاب‌های عربی، انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری ایالات متحده همه نشان از سرعت تحولات در جهان پیرامون و خصوصاً منطقه خاورمیانه دارد. هم‌چنین با توجه به اینکه حوزه موضوع مورد پژوهش دوره ریاست جمهوری ترامپ در ایالات متحده است و افزون بر این در حوزه منابع آکادمیک بسیار محدود بوده و موضوع پژوهش در حال حاضر جاری است و سیاست‌های ابهامی اتخاذ شده توسط ایالات متحده سبب شده است که منابع محدود باشد. با بررسی‌هایی که انجام داده کتاب جامع با ادبیات فارسی با عنوان سیاست خارجی ترامپ منتشر نشده است. لیکن آثاری به شکل مقاله یا گزارش نشست موجود است؛ که به عنوان نمونه می‌توان به گزارش نشست پژوهشی مرکز تحقیقات استراتژیک با عنوان ملاحظات راهبردی ایران، ایالات متحده، روسیه و چین در خاورمیانه با تاکید بر بحران سوریه توسط آقای ثقفی عامری صورت گرفته است. از این رو، با توجه به محدودیت منابع، تلاش شده تا از میان آثار مهمی که در این زمینه منتشر شده، انتخاب شود. از آن استفاده کنید. هم‌چنین لازم به ذکر که هنوز تحقیقات علمی جدی در این زمینه به زبان فارسی صورت نگرفته است و اکثر آثار روزنامه‌نگاری و گزارشی بوده و مبنای مطالعات تحلیلی و علمی ندارند؛ اما برخی از آثار در چارچوب جدول ذیل قابل تأمل است:

ردیف	نویسنده	سال انتشار	عنوان مقاله/کتاب	خلاصه
۱	جوزف نای	۲۰۲۰	«نقش اخلاق در پیشبرد سیاست خارجی آمریکا»	«نای» معتقد که: اخلاق را نمی‌توان از سیاست خارجی آمریکا جدا کرد، اما برای قضاوت صحیح، آمریکایی‌ها باید یاد بگیرند چگونه از معیارهای اخلاقی استفاده درست کنند. دونالد ترامپ هم از این جریان مستثنی نبوده و سیاست «آمریکا نخست» او برگرفته از یک معیار اخلاقی جدید است که تنها شکل آن تغییر یافته است. نای در بررسی نقش اخلاق در سیاست خارجی روسای جمهوری آمریکا نشان داد که آنها به‌طور کامل از سوی ساختار سیستم محدود نشدند و در واقع تا حدودی قدرت انتخاب داشتند.

۲	محمدرضا، بیگدلی	۱۴۰۰	“ترامپ: پدیده امریکایی، چالش جهانی”	این اثر در پی پاسخ به این مهم است که چرا بیشتر اعضای جامعه‌ی جهانی و حتی برخی متحدان امریکا از راه‌یابی ترامپ به کاخ سفید ابراز نگرانی می‌کنند؟ اگرچه دولت ترامپ متغیر اصلی در این پژوهش محسوب می‌شود ولی برخی ویژگی‌ها و سیاست‌های وی به ویژه در حوزه‌ی سیاست خارجی نه تنها در دیگر دولت‌های امریکا نیز سابقه تاریخی دارد بلکه ادامه‌ی این نوع سیاست‌ها از طرف ایالات متحده در هر دولت دیگری نیز می‌تواند آثار به نسبت یکسانی به همراه داشته باشد؛ لذا کاربرد مطالب این پژوهش صرفاً به دوره‌ی ریاست جمهوری ترامپ محدود نمی‌شود. در این کتاب تلاش شده است تا در قالب چندین فصل به مهم‌ترین پرسش‌ها در مورد ماهیت و چگونگی تأثیر سیاست خارجی دولت ترامپ بر امنیت بین‌الملل پاسخ داده شود.
۳	علیرضا ازغندی/ سعید جهانگیری	۱۳۹۷	“واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ در خاورمیانه و چالش‌های پیش روی آن (ابعاد و رویکردها)”	در این مقاله به این جمع بندی رسیده اند که عوامل گوناگونی در تصمیم گیری‌ها و سیاست خارجی ایالات متحده دخیل است، و دولت دونالد ترامپ به منظور پیشبرد اهداف ایالات متحده و دولت خود و بر خلاف شعارهای تبلیغاتی‌اش و مخالفت وی با سیاست‌های رئیس جمهور پیشین و بر اثر عوامل تعیین کننده‌ای چون؛ فشار لابی‌های صهیونیستی، دلارهای عربستان سعودی و عوامل دیگر، از مواضع اعلامی خود عقب نشینی نموده و لاجرم خود را مجبور به دنباله روی از سیاست‌های اعصار گذشته (در مورد خاورمیانه) و حتی تلاش جهت افزایش تنش‌ها در این منطقه می‌بیند.
۴	طیبه خطیبی	۱۳۹۶	“سیاست امنیتی آمریکا در خاورمیانه و اصلاحات سیاسی”	پایان نامه دانشگاه تهران: پژوهشگر در آن تلاش داشته که بیان نماید که پس از حملات یازدهم سپتامبر به عنوان مطالعه موردی اقداماتی در جهت گشایش فضای سیاسی و سیاست در عربستان سعودی صورت گرفته است که افزایش اعضا و اختیارات مجلس مشورتی، برگزاری انتخابات شهرداری‌ها، اصلاح نظام آموزشی، بهبود در وضعیت زنان و شیعیان، اصلاحات در نظام قضایی، تشکیل سازمانهای حامی حقوق بشر، برگزاری کنفرانس‌های گفتگوی ملی و توسعه نهادهای صنفی و تخصصی از مهمترین آنهاست. هم‌چنین نتیجه می‌گیرد که پس از یازدهم سپتامبر پیوندی میان سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و امنیت ملی آمریکا به وجود آمد و مبارزه با تروریسم در اولویت اهداف سیاست خارجی قرار گرفت و از آنجا که ترویج دموکراسی از راههای مبارزه با تروریسم است
۵	حسین دهشبار	۱۳۹۴	“سیاست خارجی آمریکا در تئوری و عمل”	محقق در کتاب خود اشاره دارد که نظام تک قطبی متقارن، سه دیدگاه متفاوت ۱. تعبیر لیبرالی مثبت پایان تاریخ از نظام تک قطبی متقارن: فروپاشی نظام دو قطبی، بوجود آورنده ی نظم سیاسی نوین شده است. ۲. تفسیر بدبینانه ی هابزی از نظام تک قطبی متقارن: در این دیدگاه، اعتقاد بر این است که به دلیل بر هم خوردن ترکیب ۳. نهادگرایی لیبرال جدید: برخلاف دو دیدگاه فوق، نهادگرایان اعتقاد دارند که نظم، ناشی از وجود یکسری چارچوبها، رویه‌ها و مقررات مشخصی است مجموعه‌ای از رژیمها به صورت متغیرهای واسطه بین التزام‌های ساختاری نظام، خصلتها و سرشت قدرت طلب، مناسبترین ابزارها برای ایجاد نظم و ثبات است. رژیم‌ها در شکل عملیاتی خود به صورت نهادها پدیدار می‌شوند و شکل رسمی می‌یابند. قدرت پس از فروپاشی شوروی احتمال وقوع تضاد و برخورد افزایش می‌یابد.

اما از آنجایی که در منطقه غرب آسیا به فاصله سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۱ با تحولاتی در جهان عرب (بهار عربی)، انقلاب در لیبی و سقوط قذافی، بحران سوریه، ظهور نسل جدیدی از افراط‌گرایان مانند داعش و جبهه النصره و در نهایت قدرت‌گیری ترامپ رییس جمهوری با روحیات متفاوت از روسای جمهور گذشته در ایالات متحده سبب شد که سطح رقابت و همکاری و پیرو آن روند اتحادها و ائتلاف‌های در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا دچار دگرگونی عمیق شود. همچنین در پی این مسائل پارادایم‌های امنیتی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وارد فاز جدیدی شد. از آنجایی که این سطح از تغییرات بر کشور ایران دارای اثرگذاری هست و هر تصمیم و تغییری در این منطقه باید به شکل جدی بررسی و رصد شود؛ لذا پرداختن علمی به این موضوع با دیدگاه متفاوت دیگری و فارغ از نگاه‌های ایدئولوژیک یا ژورنالیستی در داخل کشور اهمیت انتخاب چنین موضوعاتی را بیش از پیش می‌نماید و در حقیقت بررسی و تبیین این موضوع یعنی نوع نگاه و سیاست‌های ایالات متحده به خاورمیانه و جهان دارای ابعادی مساله محور می‌شود که این خود یک نیاز پژوهشی را ایجاد می‌نماید.

روش پژوهش

مقاله با مبنا قرار دادن مطالعه اسنادی_ با روش کتابخانه‌ای و فراتحلیل و با استفاده منابع موجود، تلاش دارد به بررسی این پرسش که سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ چه تاثیری بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه داشته است؟ بپردازد؛ فراتحلیل شکاف‌های موجود در پیشینه، در دانش و برخی موارد، ضعف‌های نظری را آشکار می‌کند و برای تعیین نقاط قوت تحقیق بینش کافی را ایجاد می‌کند، پژوهش فوق از آنجایی که در دسته تحقیقاتی قرار می‌گیرد که داده‌ها باید مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرند از پیش آماده هستند. محقق می‌تواند نسبت به جمع‌آوری اطلاعاتی که از قبل تهیه شده اند و در داده‌های موجود در مورد سوابق عملکرد سیاست خارجی ایالات متحده موجود است؛ بهره برداری نماید (طیب، ۱۳۹۶). درحقیقت «پژوهش اسنادی، پژوهش مبتنی بر شواهد برگرفته از مطالعه اسناد؛ مانند آرشیوها یا آمار رسمی است»؛ روش در این پژوهش برای جمع‌آوری اطلاعات به صورت فیش برداری از اسناد مرتبط به پیشینه تحقیق و ادبیات موضوع از کتابها و مقالات تخصصی، پایان‌نامه‌ها و جستجو در کتابخانه‌ها، مراکز اسناد و پایگاه‌های اینترنتی بوده و از آنها بهره خواهد برد. بر همین مبنا چرایی سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ متأثر از راهبردهای کلان سیاست خارجی آمریکا که مبتنی بر شعار "اول آمریکا" بوده است و در بخش‌هایی جمع‌بندی و این مولفه‌های نهایی بیان شود که روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه در دوره ترامپ بر مبنای تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل، تشدید رقابت‌ها و منازعات سیاسی میان اعراب و ایران و شکل‌گیری ائتلاف منطقه‌ای حول قدرت نرم آمریکا، دچار تغییر کرده نمود. و از آنجایی که در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و در شکل کلی رشته‌های که با مسائل و پژوهش‌های انسانی روبرو هستند؛ دو متد روش پژوهشی کاربرد دارد که معمولاً باهم به‌کاربرده می‌شود، پژوهش‌های "ایدئوگرافیک" و یا "نوموتیک" که موقعیتی میانه‌ای دارند یعنی بدین صورت که پژوهش‌ها در علوم مرتبط با انسان، اغلب محدودیت زمانی و مکانی تعریف می‌شوند و در رشته‌های مرتبط با جامعه و سیاست سنت این گونه است که

پژوهش روی یک پدیده صورت می‌گیرد (لمونت، ۱۳۹۸)؛ و به یک دوره خاص یا یک دولت و کشور خاص اختصاص دارد؛ بنابراین در حوزه موضوعی بر ابعاد و رویکردهای اصلی اتحادها و ائتلافها و اثرات آن بر مناسبات نظام منطقه‌ای و بین‌الملل؛ پرداخته و در حوزه مکانی منطقه خاورمیانه و اثرات بر نظم بین‌المللی؛ را مدنظر قرار داده و به لحاظ زمانی تمرکز بر تحولات شکل گرفته از سال ۲۰۱۶ (قدرت‌گیری ترامپ) به بعد در منطقه خاورمیانه و سپس نظام بین‌الملل است. لازم به توضیح که مطالعات سیاست خارجی بازیگران نظام منطقه‌ای و بین‌الملل خصوصاً مفاهیم جدید تاکید اصلی بر این مفهوم است که پایدار بودن قدرت و برقراری امنیت در مدت زمان طولانی نیازمند دیدی مسئله‌گرا و پیشگیرانه بوده تا بدینوسیله بتوان علل و عواملی را که با عملکرد نامطلوب خود پایداری قدرت و برقراری امنیت را به ناپایداری مبدل می‌کنند در ابتدا شناسایی شده و در وهله بعد با تدوین برنامه‌ها و اتخاذ راهبردهای کاربردی برطرف گردند. لیکن در کل فرآیند پژوهش تلاش می‌شود از هرگونه جانبداری خودداری نموده و مجموع داده‌ها را خارج نموده تا پژوهش استانداردهای تحقیقات علمی را داشته باشد.

یافته‌ها

اتحادها و ائتلافها در خاورمیانه براساس منافع عینی نه ادراک مشترک

سیال بودن نظام بین‌الملل شده، به گونه‌ای که کمتر انتظار می‌رود نظمی مستقر شکل بگیرد؛ ناشی از دیالکتیک اموری به ظاهر متضاد است که در نهایت، منجر به بروز سنتزی معین و مشخص نشده است. این امور به ظاهر متضاد، می‌تواند شامل دیالکتیک عام و خاص، نیروهای گریز از مرکز و گرایش به مرکز، بازیگران فروملی، ملی و فراملی، تأثیرگذاری عمودی یا افقی، تأثیرگذاری از بالا به پایین یا از پایین به بالا، تک قطبی و چند قطبی، یک‌جانبه‌گرایی و چند جانبه‌گرایی، رقابت و همکاری، یکپارچگی و گسست، جهانی شدن، منطقه‌ای شدن و محلی شدن، میان‌کنش و مواردی از این دست در سه عرصه بازیگران، عوامل و عرصه‌ها باشند، که همواره در حال رقابت برای تحکیم و تثبیت نقش و جایگاه خود در نظام بین‌الملل هستند (Allinson, 2016).

هدف تحقیق بر این مبنا قرار گرفته که در روابط بین‌الملل واقع‌گرایان و نواقح‌گرایان اتحادها را براساس عامل و اصل منفعت جویی بازیگران عقلانی و ناشی از مصلحت میان آنها دانسته و اصلی‌ترین و مهم‌ترین انگیزه تشکیل این اتحاد و ائتلافها را ارتقاء امنیت دولت‌ها در برابر تهدیدات خارجی فوری یا تهدیدات بالقوه آینده می‌دانند. بنابراین، طبق این دیدگاه، دولت‌ها از آن رو به دنبال اتحاد هستند که از طریق همبستگی با سایر دولت‌ها توانمندی‌های خود را ارتقاء و افزایش، نفوذ خود را در منطقه تهدیدآمیز گسترش و در برابر قدرت یا تهدیدات ایجاد موازنه کنند؛ به تعبیر دیگر، اتحادها در این نگرش تا زمانی بادوام هستند که منافع بازیگران به خصوص منافع و قدرت اقتصادی آنها را حفظ نمایند (Kamrava, 2018).

جهانی شدن، منجر به بستر و زمینه‌ای شده که تا ماهیت قدرت در نظام بین‌الملل از قدرت سخت به قدرت نرم جهت یابد، بنابراین قدرت برای با ماهیت چندجانبه‌گرا و هدفمند برای دستیابی به توسعه، جایگزین قدرت بر با ماهیت

یک‌جانبه‌گرا شده، گرچه قدرت "هوشمند" یا "ترکیبی" نیز در دنیای درحال‌گذار از اهمیت برخوردار است؛ در عصر جهانی‌شدن، فرایندها مهم‌تر از ساختارها هستند. این فرایندها می‌توانند افقی، از پایین به بالا و نیز مبتنی بر رقابت، اتحاد، ائتلاف، همکاری یا همگرایی در عین واگرایی یا یک‌پارچگی در عین گست باشند. از این‌روست که امکان بروز جنگ‌های کلان و بزرگ به حداقل رسیده و منازعه‌های میان بازیگران، محدود به جنگ‌های داخلی، یا جنگ‌های نیابتی خصوصاً در خاورمیانه شده است (Haas, 2014). از این‌روست که دیالکتیک همکاری و رقابت در عصر جهانی‌شدن، موجب تحقق فرایندهای تلفیقی ائتلاف و همکاری جویانه رقابتی شده است.

کشورهای غیردموکراتیک و خودکامه خاورمیانه با نداشتن ارزش‌های مشترک به مانند آنچه در جوامع دموکراتیک شاهد آن بوده هم ذات‌پنداری ضعیف و اتحادها و ائتلاف‌ها براساس منافع عینی و در جهت دفع تهدید شکل می‌گیرند که غالباً بسیار شکننده و آسیب‌پذیر می‌باشند. در حقیقت، به دلیل نبود هنجارهای تنظیم‌کننده و تکوین بخش به مثابه آنچه در اتحادیه اروپا شاهد آن هستیم، ضعیف است و از این‌رو، درک و انتظار مشترکی از رفتار مطلوب در قبال متحدان یا دشمنان نیز وجود ندارد؛ بازیگران این منطقه برخلاف کشورهای غربی، یکدیگر را دوست یا رقیب نمی‌دانند، بلکه دشمن و تهدید یکدیگر هستند و ایجاد اتحاد و ائتلاف با یکدیگر به رفع تهدیدها و ایجاد تعادل و موازنه قدرت می‌باشد؛ از سوی دیگر، در الگوی موازنه قوای منطقه خاورمیانه که ائتلاف‌ها و اتحاد، در چارچوب آن قابل تشریح و بررسی است، هیچ بازیگری به طور دائم دوست یا دشمن دیگری شناخته نمی‌شود و با توجه به تغییر در ادراک از تهدید، برداشت‌ها سیال و تغییرپذیر می‌باشند. بنابراین، تفاوتی ندارد که چه شخصی در ایالات متحده رییس جمهور می‌باشد بلکه هرچه هست تلاش برای توازن قدرت و دفع تهدید می‌باشد و ادراک مشترک از تهدید نیز مبنای هویتی مشترک ندارد (Gause, 2015). بنابراین، این همکاری‌ها که همواره براساس منافع عینی و ضرورت‌های استراتژیک میان دولت‌های خاورمیانه شکل گرفته، بسیار شکننده بوده و به دلیل نبود پایه‌های محکم، مطابق با دیدگاه همکاری در وضعیت آنارشی خواهد بود.

سیاست‌های ترامپ و اثرگذاری بر ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه

اغلب در تاریخ خاورمیانه منشا اتحادها در چهار عامل مهم خلاصه می‌شود، نخستین و قطعی‌ترین آنها تهدیدهای خارجی هستند که علت قریب به اتفاق تشکیل اتحادیه‌های بین‌المللی نیز هست. دلیل دوم موازنه‌سازی که به مراتب شایع‌تر از سیاست همراهی است. سوم این که دولت‌ها منحصرأ علیه قدرت موازنه‌سازی نمی‌کنند، بلکه همان‌طور که پیش از این گفته شد، آنها علیه تهدید به موازنه‌سازی اقدام می‌کنند. در حالی که قدرتهای بزرگ متحدین خود را در وهله اول، به منظور موازنه‌سازی علیه یکدیگر، انتخاب می‌کنند، قدرتهای منطقه‌ای نسبت به موازنه قدرت جهانی بی تفاوت هستند. در مقابل، دولت‌ها در خاورمیانه اکثراً اتحادها را در واکنش به یک تهدید از سوی دیگر بازیگران منطقه‌ای تشکیل می‌دهند. و چهارم این که توانایی‌های تهاجمی و نیت تهاجمی، تمایل دیگران را برای پیوستن نیروها به جبهه مخالف افزایش می‌دهد. گرچه تأثیر دقیق این عوامل را به دشواری می‌توان اندازه‌گیری نمود (میراحمدی، ۱۳۹۵).

در خاورمیانه و جهان عرب، مهم ترین منبع قدرت، توانایی دستکاری کردن در تصویر خود و تصویر رفتار دیگران در ذهن نخبگان دیگر عرب است. رژیم های عرب قدرت و مشروعیت خود را زمانی به دست می آورند که در پذیرفتن اهداف اعراب صادق باشند و این مشروعیت را در صورت فاصله گرفتن از مسایل مورد اجماع اعراب از دست خواهند داد. در نتیجه یک راهکار موثر برای مقابله با رقبایشان، تلاش برای جذب متحدین است تا این امکان را به وجود آورد که خود را به عنوان رهبر (یا حداقل مطابق با) هنجارهای جماعت عرب مطرح کند. در نتیجه با دو نوع کلی موازنه سازی مواجه شده؛ یک موازنه سازی که از طریق ابزارهای نظامی و برای رسیدن به اهداف خاص نظامی است و موازنه سازی که با ابزارهای سیاسی هدایت شده برای ایجاد تصویر مثبت در ذهن طرفداران و کسب مشروعیت است (Darwich, 2018). در هر دو نوع موازنه سازی، تمایل برای دستیابی به حمایت دیگران در واکنش به یک تهدید خارجی شایع است.

لیکن با قدرت گیری ترامپ فضای سیاسی آمریکا بعد از به قدرت رسیدن به شدت متعصبانه و دوقطبی شده است؛ جمهوری خواهان و دموکرات ها در بسیاری از موارد، به طور فزاینده ای، انعطاف ناپذیر شده اند؛ ترامپ به عنوان یک رئیس جمهور پوپولیست با درخواست فزاینده مردم در حوزه اقتصاد مواجه است و این امر باعث اهمیت یافتن محیط داخلی آمریکا شده است تا جایی که بعضی آن را سیاست انزواگرایی جدید در آمریکا نام نهاده اند. سیاست نخستین دولت ترامپ بی توجهی به معاهدات و قواعد حقوقی بین المللی و نادیده گرفتن نظم جهانی پدیدآمده بعد از جنگ جهانی دوم بود (Pompeo, 2018). از دیدگاه ترامپ، با توجه به تعهدات روزافزون آمریکا نسبت به متحدانش و تحمیل این هزینه ها بر مردم آمریکا ضرورت تغییر جدی در سیاست خارجی آمریکا احساس می شود و این استراتژی نشان دهنده یکجانبه گرایی و انزواطلبی در سیاست خارجی ترامپ است. انزواگرایان، بر خلاف بین الملل گرایان، اهداف ملی را بر اهداف بین المللی ترجیح می دهند، بر کشورها و مناطق جغرافیایی خاص تمرکز می کنند، نقش رهبری محدود و یک جانبه را ایفا می کنند، با دخالت در تجارت بین الملل مخالف هستند، به جای ضد نظامی گری، طرفدار غیرنظامی و عدم مداخله گرایی هستند. مخالفان سرسخت جهانی شدن در عرصه اقتصاد یا ضد مداخله گرایی به شمار می رود و در نهایت از دیدگاه وی تعهدات خارجی هزینه های جدی در داخل به همراه دارد (Pompeo, 2018). نوانزواگرایی خواستار پایان دادن یا محدود کردن برخی تعهدات سیاست خارجی است؛ اما در عین حال با ادامه برخی از آنها موافقت می کند و تصویب تعهدات جدیدی را نیز پیشنهاد می کند؛ به عبارت دیگر، نوانزواگرایی نوعی بین الملل گرایی گزینشی است، نه انزواطلبی مطلق، نوانزواگرایی به عنوان سیاست خارجی مبتنی بر منافع یا استراتژی نیز شناخته می شود. نوانزواگرایان هرگز ادعا نمی کنند که ایالات متحده باید خود را از کشورهای دیگر منزوی کند، بلکه از نظر آنها بهترین راه برای تامین منافع ملی تمرکز آمریکا بر اهداف مفهوم ملی آمریکا اول است، یعنی: اجرای آن فقط به منافع ملی ایالات متحده محدود می شود که شامل حفاظت فیزیکی از قلمرو و مردم ایالات متحده و رونق اقتصادی آن کشور می شود.

الگوی رفتاری ترامپ و گروه های امنیتی محافظه کار آمریکایی را می توان در استراتژی افندی ردیابی و طبقه بندی کرد. اساس اندیشه ژئوپلیتیکی و سیاسی این گونه گروه ها استفاده از حداکثر نیرو برای مقابله با حداقل تهدیدات است.

ایده‌ای مبتنی بر مسائل امنیتی و ژئوپلیتیکی به عنوان محرک‌های اصلی اقدامات تهاجمی ترامپ در دوره جدید بوده است. اما هرگونه تحول ژئوپلیتیکی و سیاسی تابعی از معادله قدرت، ساختار و الگوی کنش بازیگران است (شاپوری، ۱۳۹۵). به طور کلی طیف گسترده‌ای از بازیگران و نیروهای سیاسی وجود دارند که در فرآیند تصمیم‌گیری و تدوین سیاست‌های راهبردی تأثیر و قاطعیت خواهند داشت. اگرچه اهداف کلی قدرت‌های بزرگ نسبتاً ثابت است، اما هر یک از روسای جمهور و رهبران سیاسی کشور سعی می‌کنند از سازوکارهای مختلفی برای بهینه‌سازی معادله قدرت استفاده کنند (Rumer, 2017). الگوی عمل ترامپ استفاده از مکانیسم‌های مبتنی بر تهاجم، فریب و پنهان‌کاری برای تغییرات ژئوپلیتیکی بوده است. ایالات متحده از زمان پایان جنگ سرد تاکنون هفت جنگ داشته است و از ۱۱ سپتامبر در وضعیت جنگ مداوم قرار داشته است. مبنای اصلی تفکر گروه‌های تهاجمی این است که آمریکا باید هر چه بیشتر در فضای منطقه قدرت بگیرد. بنابراین از نظر ترامپ قدرت ماهیت و عملیاتی و ساختاری دارد و محور اصلی اندیشه امنیتی و سیاسی او را سازوکارهای استفاده از قدرت تعیین می‌کند. بر اساس این نگرش، دولت باید مسبب تغییر موازنه کنش شود؛ در این میان ترامپ از مکانیسم‌های تهاجمی علیه الگوهای ساختاری استفاده می‌نمود (دهشیار، ۱۳۹۵). در واقع همان‌طور که عوامل ساختاری نقش تعیین‌کننده‌ای در ژئوپلیتیک دارند، نقش عوامل فردی در تسریع چنین فرآیندی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. ترامپ به آن گروه از رهبران آمریکایی تعلق دارد که امنیت در ایالات متحده را تابعی از اقدامات تهاجمی، یکجانبه و توسعه طلبانه می‌دانند. به گفته ترامپ، "هر چیزی که رشد نمی‌کند شروع به پوسیدگی می‌کند." بیان این نگرش به این معناست که آمریکا باید هر روز خود را برای یک چالش جدید آماده کند. به گفته ترامپ، دستیابی به تحرک بیشتر قدرت و امنیت یک ضرورت مهم استراتژیک و ژئوپلیتیکی است (یزدان فام، ۱۳۹۷).

بسیاری از ائتلاف‌ها در خاورمیانه ماهیتاً نامتقارن در طول تاریخ معاصر نامتقارن بوده‌اند و آمریکا همواره با چالش‌های زیادی از سوی اتحادیه‌های نامتقارن خصوصاً از سوی ایران و گروه‌های مقاومت در منطقه و تشکیل گروه‌های امنیتی جدید در فضای منطقه مواجه بوده است. سیستم امنیتی جدید نقشی خارج از مناصب و وظایف دولتی ایفا خواهد کرد. تفکر ژئوپلیتیک ترامپ مبتنی بر پویایی استراتژیک برای تغییرات در موازنه قدرت استراتژیک و ژئوپلیتیک است. چنین فرآیندهایی می‌توانند آرام و مخاطره‌آمیز باشند. ترامپ همواره اشاره داشته که هرگونه توازن قوا بر اساس فعالیت‌های عملیاتی و استراتژیک حاصل می‌شود. اساس تفکر ترامپ در مورد توسعه منطقه‌ای در غرب آسیا (خاورمیانه) که هدف سیاست منطقه‌ای علیه ایران است، به رویکرد ژئوپلیتیکی "تامن" مربوط می‌شود. به گفته نظریه پردازانی مانند "تامن"، همه چالش‌های منطقه‌ای شکل جدیدی از توازن قدرت را ایجاد می‌نمایند. ترامپ هم‌چنین خاطرنشان می‌نمود که اگر آمریکا از ابزار تعیین‌کننده‌تری در سیاست امنیتی منطقه‌ای استفاده کند، نه تنها چالش‌ها کاهش می‌یابد، بلکه نقش هژمون آمریکا نیز تضمین می‌شود، یعنی صلح پایدار نتیجه هژمونی قدرت سلطه‌خواهانه خواهد بود؛ در غیر این صورت انتقال قدرت و چالش‌های بازیگران منطقه‌ای اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (Ryan, 2019). بنابراین، هرگاه بازیگری بتواند معادله قدرت را بر اساس قابلیت‌های ابزاری، فناوری و اقتصادی

خود تغییر دهد، در آن شرایط، زمینه‌ای برای علائم عدم تعادل وجود دارد. لذا هرگونه محیط استراتژیک و امنیتی مبتنی بر عدم تعادل را پرریسک و پرخطر می‌داند. بنابراین تغییر در موازنه قوا ناگزیر به درگیری بین بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ منجر می‌شود. چنین فرآیندی توسعه جغرافیایی را در قالب زیرساخت‌های یکجانبه‌گرایی و ژئوپلیتیک پسااستعماری اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

در دوران ترامپ، سیگنال‌های امنیتی منطقه‌ای در خاورمیانه تغییر زیادی نمود و تحولات مربوط به بهار عربی بر درگیری‌های منطقه‌ای و ملی و حتی بر خشونت‌های فرقه‌ای تأثیر گذاشته است. در این عصر، امنیت و قدرت در بسیاری از کشورهای خاورمیانه در حال افزایش است، بنابراین ترامپ سعی می‌کند؛ نقش جدیدی را برای آمریکا در سیاست جهانی ایفا کند. ترامپ برای رسیدن به این اهداف از سیاست‌های امنیتی، سیاسی، اقتصادی، ژئوپلیتیک و استراتژیک زیادی در روابط با کشورهای مختلف به ویژه کشورهای عربی خاورمیانه استفاده نموده است. مدل اقدام استراتژیک و امنیت ترامپ مبتنی بر استفاده از مکانیسم‌های قدرت یکجانبه برای تأثیرگذاری بر ژئوپلیتیک منطقه است. تاریخ نشان می‌دهد که دولت‌های قدرتمندی مانند ایالات متحده اغلب از قدرت نیروی نظامی برای دستیابی به اهداف خود و دسترسی به منابع و هم‌چنین برای تضمین امنیت بیشتر قدرت اقتصادی، سیاسی و جنگی خود استفاده می‌کنند (Rumer, 2017). سیاست امنیتی ترامپ مبتنی بر درگیری و یکجانبه‌گرایی است. استقرار نیروهای نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس، دریای عمان و دریای عرب نشان می‌دهد که تهدید امنیتی آمریکا خصوصاً علیه ایران به طور فزاینده‌ای در حال گسترش است. کاربرد سیاست قدرت در رفتار سیاسی و بین‌المللی دونالد ترامپ از این جهت حائز اهمیت است که تغییرات روانی لازم را ایجاد و بسترسازی می‌کند که قدرت مازاد و یکجانبه‌گرایی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند؛ تا زمانی که چرخه تسلط ترامپ در سیاست خارجی ادامه داشته باشد، تنش‌های بین‌المللی افزایش خواهد یافت. الگوی رفتاری ترامپ نشانه‌هایی از ارعاب علیه سایر فعالان را نشان می‌دهد. از نظر ترامپ، تنها ایران یک مشکل امنیتی تلقی می‌شود. بازیگرانی مانند روسیه، چین و حتی اتحادیه اروپا در این فضا قرار دارند. ترامپ تصویری خصمانه و رقابتی نسبت به سایر بازیگران دارد. موضع ترامپ مبتنی بر «آنارشی گسترده و کامل» است. نتیجه این نگرش این است که اهداف در سیاست جهانی ناسازگار تلقی می‌شوند. الگوی رفتاری ترامپ را می‌توان بخشی از آرایش و شخصیت آمریکا در سیاست جهانی دانست. چنین فرآیندی بر فرآیندهای سیاسی و سیاست خارجی آمریکا تأثیر خواهد گذاشت. الگوی رفتاری آمریکا در دوره ترامپ ناگزیر نوع جدیدی از تعادل را ایجاد می‌کند که به وضوح از الگوهای گذشته فعالیت رقابتی متمایز است (Sune, 2019). به عنوان مثال یکی از عوامل اصلی قراردادهای بزرگ اقتصادی و نظامی ترامپ با کشورهای خاورمیانه و منطقه خلیج فارس را می‌توان نتیجه معادله مالی نفت کشورهای ثروتمند دانست. از آنجا که اولی قبلاً ماهیت جهانی دارد، دومی بر علائم اسلامی در سطح جهانی استوار است. سوم، ما می‌توانیم تأثیر قدرت مالی در حال ظهور را در نظر بگیریم. در واقع، قدرت مالی بیش از حد کشورهای عربی در خاورمیانه، درگیری‌های منطقه‌ای را برای یک دهه دیگر حمایت و تقویت کرد.

بحث و نتیجه‌گیری

سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بر پایه همان چارچوب ساختاری است که نظام تصمیم‌گیری پیچیده‌ای دارد که به عوامل استمرار و ادامه قدرت بیشتری می‌دهد. عناصر تغییر و تداوم گاهی اوقات این قوانین مغایر با منافع آمریکاست؛ اما در سیاست خارجی ایالات متحده بسیار مهم تلقی می‌شود. سیاست خارجی آمریکا در هر نقطه از جهان، به ویژه در خاورمیانه، در گذشته ادامه داشته است و براساس اصول ساختاری اش با توجه به شرایط بر تداوم استوار بوده است. ورود ترامپ به کاخ سفید تحولی اساسی در سیاست آمریکا در خصوص تداوم مشروعیت سیاست‌های گذشته آمریکا در جهان ایجاد کرده است.

بنابراین سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ تأثیرات متنوعی بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه داشته است. با وجود پیچیدگی محیط بین‌المللی و تعدد بازیگران، خاورمیانه در یک وضعیت پیچیده قرار دارد که تأثیرات سیاست آمریکا در این منطقه را به چالش کشیده است. یکی از نتایج مهم سیاست ترامپ در خاورمیانه، تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل بوده است. این ائتلاف با تأکید بر اشتراک منافع در مواجهه با چالش‌های مشترک، مانند تهدید ایران، به یکی از ابزارهای اصلی سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده است. این تقویت ائتلاف به وضوح نقش اهمیت‌زا در تعیین ساختار منطقه‌ای و حتی اتحادها بازی کرده است. به علاوه، سیاست ترامپ منجر به تشدید رقابت‌ها و منازعات سیاسی درون منطقه شده است. ترامپ با تأکید بر برخوردهای مستقیم با ایران و حمایت از حلقه دوستانه درون منطقه، موجب تشدید تنش‌ها و تضادها شده و بر ساختار اتحادها تأثیر گذاشته است. هم‌چنین، سیاست ترامپ با جلوگیری از گسترش نوعثمانی‌گری در خاورمیانه و ترویج ائتلاف منطقه‌ای حول قدرت نرم آمریکا، به وضوح نشان‌دهنده اراده آمریکا برای ایجاد تغییرات در تشکیلات سیاسی منطقه است. این تغییرات نه تنها تأثیرات مستقیم بر ائتلاف‌ها و اتحادها داشته‌اند بلکه در تعیین نوع روابط بین‌المللی و نظام بین‌المللی نیز نقش مهمی ایفا کرده‌اند. در حقیقت تحقیق تلاش دارد که نشان دهد خاورمیانه وارد "دوران جدیدی از عدم قطعیت" شده است که در آن همکاری، ائتلاف و نزدیکی منافع کشورها به نحو مشهودی افزایش یافته است. این تحقیق با تأکید بر اهمیت اتحادها و ائتلاف‌ها به عنوان ابزارهایی برای درک مکانیسم‌ها و رفتارهای دولت‌ها در محیط بین‌المللی، به نکات مهمی اشاره می‌کند.

اما در بخش‌هایی در تفسیر و تحلیل و تبیین روابط داده‌های پژوهش فوق می‌توان به چند نکته مهم و کلیدی توجه نمود:

۱- **نظریات تشکیل ائتلاف‌ها:** مقاله به چهار نظریه برای تشکیل ائتلاف‌ها اشاره کرده است: موازنه تهدیدات، ائتلاف‌سازی، موازنه همه‌جانبه قدرت، و تعادل تهدیدها. این نظریات نشان‌دهنده اهمیت توزیع تهدیدات و توازن قدرت در تشکیل ائتلاف‌ها هستند. برای تبیین این موارد در زمینه سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ، باید به تهدیدات مشترک دولت‌ها، روابط دوجانبه و چندجانبه، و توازن قدرت‌ها در منطقه توجه کرد.

۲- **تغییرات در دوران ترامپ:** مقاله به تأثیرات شعار "اول آمریکا" در سیاست‌های خاورمیانه‌ای ترامپ اشاره کرده است. این تغییرات شامل تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل، تشدید رقابت‌ها و منازعات سیاسی میان اعراب و ایران،

جلوگیری از اجرای و گسترش نوع‌ثمنی‌گری و شکل‌گیری ائتلاف منطقه‌ای حول قدرت نرم آمریکا است. برای تحلیل این تغییرات، می‌توان به مسائلی نظیر تغییر در تعهدات آمریکا نسبت به منطقه، نقش ائتلاف‌های منطقه‌ای، و ارتباطات اقتصادی و امنیتی پرداخت.

۳- راهبرد ائتلاف‌ها: از دیدگاه نظری راجر دینگمن، اهمیت ارتباط میان امتیازات و تشکیل ائتلاف‌ها از طریق نظریه ائتلاف‌سازی مطرح شده است. برای تبیین این موضوع در سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ، می‌توان به نقش امتیازات، اهداف ائتلاف‌ها، و فعالیت‌های مشترک اشاره کرد.

۴- عدم اطمینان و تغییرات در اتحادها: مقاله به عدم اطمینان در روابط منطقه‌ای اشاره کرده و آن را به تغییرات سیاست‌ها، تضادها، و مواضع متغیر نسبت به همکاری‌ها و اتحادها در خاورمیانه نسبت می‌دهد. بررسی دلایل و اثرات این عدم اطمینان در دینامیک ائتلاف‌ها و روابط منطقه‌ای اهمیت دارد.

۵- نقش قدرت‌های منطقه‌ای: نقش قدرت‌های منطقه‌ای مانند عربستان سعودی و ایران در تشکیل ائتلاف‌ها و تغییرات منطقه‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. برای تحلیل این نقش و تأثیرات آن بر روابط بین‌المللی و اتحادها، باید به تعهدات و سیاست‌های این قدرت‌ها در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی توجه کرد.

در خاتمه ضرورت دارد اشاره شود که اکنون که خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی برخلاف وضعیت کلاسیک که فقط قدرت نظامی را شامل می‌شد، دربرگیرنده تنوعی در حوزه قدرت است. به طور کلی در وضعیت پیچیدگی، قدرت نظامی در خاورمیانه فاکتور تعیین‌کننده‌ای است، اما ابعاد دیگر قدرت که در این منطقه مهم هستند عبارتند از: جمعیتی: میزان جمعیت (کشورهایی که بیش از ۸۰ میلیون نفر جمعیت دارند عبارتند از: مصر، ترکیه و ایران)؛ ژئوپلیتیکی: موقعیت استراتژیکی کشورها (مصر، ترکیه، ایران)؛ اقتصادی: موفقیت مدل‌های اقتصادی (ترکیه، کشورهای پادشاهی حوزه خلیج فارس)؛ تکنولوژی: میزان ابتکارات؛ دیپلماتیکی: اهمیت اتحادها (آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا)؛ روابط غیررسمی: کاربرد شبکه‌های فراملی (فرهنگ، مذهب و قومی)؛ قدرت نرم: کاربرد ابزارهای دیگر (الجزیره قطر). با توجه به ابعاد قدرت، قطب‌های قدرت در منطقه عبارتند از: ایران، ترکیه، عربستان سعودی، مصر و اسرائیل.

- ایران: انقلابی، دارای آرمان‌های منطقه‌ای، حضور فعال در منطقه، سعی در حمایت از محور مقاومت به منظور دست‌یابی به موقعیت امنیتی خود در منطقه.

- عربستان: محافظه‌کار، بسیار حسابگر با سیاست خارجی بسیار فعال، حمایت مالی، تکنولوژیکی، دیپلماتیکی و نظامی از گروه‌های فراملی تهاجمی به منظور دست‌یابی به وضعیت مطلوب در منطقه.

- ترکیه: سیاست خارجی جدید، دارای آرمان‌های منطقه‌ای، هدایت انقلابات و تحولات منطقه و بهره‌گیری از قدرت نرم.

- مصر: در حال حاضر ضعیف است، اما همچنان بازیگر مهمی در منطقه است.

- اسرائیل: بازیگر قدرتمندی در منطقه به نیابت از آمریکاست.

مجموعه خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی دارای چند قطب منطقه‌ای است. بین قطب‌های این مجموعه نوعی رقابت در حوزه اتحاد و ائتلاف و یارگیری برای دست‌یابی به قدرت منطقه‌ای و نفوذ در گروه‌های پیوندی وجود دارد. این مجموعه

دشمنان استراتژیک را نیز دربر می‌گیرد؛ در حالی که بین رقبای استراتژیک نوعی رقابت وجود دارد، دشمنان استراتژیک در این مجموعه هیچ نوع اتحاد و ائتلافی با هم ندارند و سیاست خارجی آنها در تقابل با یکدیگر قرار دارد. همراهان و متحدان استراتژیک نیز تکمیل‌کننده مجموعه فازی سیاست خارجی در خاورمیانه هستند. راهبردهای سیاست خارجی بازیگران در مجموعه فازی ثابت نیست، بلکه بسته به نوع بازیگران، راهبردها متنوع است و بازیگران از راهبردهای مختلفی بهره می‌برند؛ بنابراین تنوع راهبردی نیز از دیگر ویژگی مجموعه فازی سیاست خارجی در خاورمیانه است که تعیین‌کننده اتحادها و ائتلاف‌ها هست. در همین راستا بود که سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه را بر مبنای تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل، تشدید رقابت‌ها و منازعات سیاسی میان اعراب و ایران، جلوگیری از اجرای و گسترش نوع‌ثمنی‌گری در خاورمیانه و شکل‌گیری ائتلاف منطقه‌ای حول قدرت نرم آمریکا، دچار تغییر کرد.

فهرست منابع

- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۷)، رویکرد دونالد ترامپ به نظم بین‌المللی (عناصر و پیامدها)؛ ماهنامه آینده پژوهی، شماره ۴۴.
- امامزاده فر، پرویز (۱۳۹۱)، سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در سال‌های پس از جنگ سرد: از واقع‌گرایی تا آرمان‌گرایی؛ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای اسرائیل شناسی.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۹)، جهان شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابولقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر.
- چرنوف، فرد (۱۳۹۵)، نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل، مفاهیم و تفسیرهای متعارض؛ مترجم: علیرضا طیب، تهران: نشر نی، چاپ سوم.
- دویچ، کارل و دیگران (۱۳۸۲)، نظریه‌های روابط بین‌الملل، ترجمه وحیدی، تهران: جهاد دانشگاهی.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۵)، از نیویورک تا کیلوند: رونالد ترامپ پیروز بدون حزب در آمریکای امروز؛ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای اسرائیل شناسی آمریکاشناسی، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، سال هجدهم، شماره ۱.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۵)، ترامپ و محوریت توانمندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی؛ فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های روابط بین‌الملل، تهران: انجمن ایرانی روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره ۲۲.
- شاپوری، مهدی (۱۳۹۵)، پیروزی دونالد ترامپ؛ تداوم یا تغییر در سیاست خارجی آمریکا؛ تحلیل دیده بان امنیت ملی، شماره ۵۶.
- طاهری، ابوالقاسم و ترابی، قاسم (۱۳۸۹)، جایگاه نفت در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا؛ فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره ۳، شماره ۱۰.
- طیب، علیرضا (۱۳۹۶)، روش پژوهش در روابط بین‌الملل، نشر: چاپخش، چاپ دوم.

لمونت، کریستوفر (۱۳۹۸)، روش‌های پژوهش در روابط بین‌الملل؛ مترجم: علیرضا ثمودی پيله رود، نشر دانشگاه مفید، چاپ اول.

میراحمدی، فاطمه سادات (۱۳۹۵)، مینیمالیسم پرخاشگرانه: دولت ترامپ و منطقه خاورمیانه؛ نگاه دیگران، دیده بان امنیت ملی، شماره ۵۷.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳)، نظریه‌های کلان در روابط بین‌الملل، تهران: نشر قومس.

هالستی، کی. جی (۱۳۸۵)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

یزدان فام، محمود (۱۳۹۶)، راهبرد دولت ترامپ در مورد ایران؛ اهداف و سازوکارها؛ فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۷۵.

یزدان فام، محمود (۱۳۹۷)، سیاست خارجی ترامپ؛ تقابل یا تعامل؛ پژوهشکده مطالعات راهبردی، ماه نگار راهبردی، دیده بان امنیت ملی، شماره ۶۵.

یزدان فام، محمود (۱۳۹۶)، سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران؛ فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نوزدهم، شماره ۴، شماره مسلسل ۷۴.

Allinson, Jamie (2016) *The Struggle for the State in Jordan: The Social Origins of Alliances in the Middle East*. London: I.B. Tauris.

Darwich, May (2018) *Great and Regional Powers in the Middle East: The Evolution of Role Conceptions*, The Project on Middle East Political Science (POMEPS), No.34 March, 2019.

Gause, F. Gregory (2015) *Ideologies, alliances, and underbalancing in the new Middle East Cold War*," in *International Relations Theory and a Changing Middle East*, Project on Middle East Political Science (POMEPS) Studies, Vol. 16.

Haas, Mark L. (2014) *Ideological Polarity and Balancing in Great Power Politics*, Security Studies. Vol.23, No. 4.

Kamrava, Mehran (2018) *Hierarchy and Instability in the Middle East Regional Order*, International Studies Journal (ISJ), Vol. 14, No. 4.

Lynch, Marc (2016) *The New Arab Wars: Uprisings and Anarchy in the Middle East*. New York: PublicAffairs.

Pompeo, Michael R (2018), *Confronting Iran; The Trump Administration's Strategy*, Foreign Affairs, Vol. 97, No. 6, November and December.

Rumer, Eugene, Richard Sokolsky and Andrew S Weiss (2017), *Trump and Russia; The Right way to manage relations*, Foreign affairs, Vol. 96, No. 2, March / April.

Ryan, Curtis R. (2016) *Shifting alliances in the Middle East*, in *Great Decisions*, 2016 Edition, New York: Foreign Policy Association.

Ryan, Curtis R. (2019) *Shifting Alliances and Shifting Theories in the Middle East*, in *Shifting Global Politics and the Middle East*, Project on Middle East Political Science (POMEPS) Studies, Vol. 34.

Sune, Engin (2019), Internationalization, global capitalism and the integrations of Iran, Third world Quarterly; 41(2): 359-377.

Valbjorn, Morten (2019) Global/Regional IR and changes in global/regional structures of Middle East international relations, The Project on Middle East Political Science (POMEPS), No.34 March,2019.

Explaining the Factors of Insecurity in Iraq and its Effects on the National Security of the Islamic Republic of Iran

Shahriar Bayan¹, Alireza Soltani^{2*}, Seyed Ali Tabatabai³

1. Ph.D. student of International Relations Department, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Department of International Relations, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
3. Department of International Relations, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Abstract

The history of events and trends in alliances and coalitions in the Middle East shows that friendships and enmities in this region have always been changing. The Middle East has entered a "new era of ambiguity," where minimal cooperation, alliances, and closeness of interests can be seen. Regional powers have been very influential in the formation of this rule and have played an important role in the changes in American policies in this field during the Trump presidency. This article examines the impact of America's Middle East policy in the Trump era on the process and structure of alliances and coalitions in the Middle East. The main question is: What has been the impact of America's Middle East policy during the Trump era on the process and structure of alliances and coalitions in the Middle East? Trump's Middle East policies, with the effects of the "America First" slogan, led to the strengthening of the alliance between the Arabs and Israel, the intensification of political conflicts and rivalries between the Arabs and Iran, the prevention of the implementation and expansion of Ottomanism in the Middle East, and the formation of a regional alliance around the soft power of the United States. This research uses "Roger Dingman's" theoretical approach of coalition and alliance, and according to the descriptive-analytical approach and case study, it uses historical and political sources as the main information. The final goal of this research is to evaluate the developments of alliances and coalitions in the Middle East, especially in the Trump era, emphasizing their effects on American Middle East policies. By collecting the required data and analyzing and interpreting data relationships, this article examines the theoretical nature and practical strategies of the effects of these developments on American Middle East policies.

Keywords: United States, Trump, Alliance and coalition, Foreign policy, Power, Security.